

تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های فروپاشی

رژیم‌های سیاسی در تونس و مصر

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۳/۲۸)

کامران ربیعی^۱

چکیده

به جرات می‌توان گفت که طی دهه گذشته، هیچ منطقه‌ای در جهان به اندازه خاورمیانه و شمال آفریقا درگیر تحولات سریع سیاسی و دستخوش آشوب، ناآرامی و بی‌ثباتی نبوده است. آغاز دومینوی «اعتراضات توده‌ای - بی‌ثباتی سیاسی» در پی شکل‌گیری بهار عربی تنها یکی از آن موارد است. هدف اصلی پژوهش حاضر تبیین شرایطی است که بهار عربی در آن تکوین یافت. پرسش اساسی پژوهش حاضر آن است که چه عواملی موجب شد تا بهار عربی از تونس و مصر آغاز شود؟ در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا بر اساس رویکردی چند سطحی و چند بعدی، شرایط تکوین و آغاز بهار عربی تبیین شود. فرضیه اصلی پژوهش آن است که شباهت‌هایی میان تونس و مصر وجود داشته که موجب شد تا بهار عربی از این دو کشور و نه از سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا آغاز شود. به لحاظ روشی، پژوهش حاضر از نوع پژوهش تطبیقی - تاریخی مورد محور است. فرآیند تحقیق در سه مرحله به انجام رسیده است. در مرحله اول شباهت‌های موجود میان دو کشور تونس و مصر استخراج شد. در

۱. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (k.rabiei@modares.ac.ir)

۲ فصلنامه دولت پژوهی

مرحله دوم ارتباط علی شباهت‌های استخراج شده میان تونس و مصر در قالب متغیرهای ۹ گانه، با شرایط تکوین و وقوع بهار عربی تبیین شد. در مرحله سوم نیز تبیینی عام از شرایط تکوین و وقوع بهار عربی صورت گرفت و نشان داده شد که چرا بهار عربی از تونس و مصر آغاز شد.

کلیدواژه‌ها: تغییر رژیم، بهار عربی، خاورمیانه، شمال آفریقا، تونس، مصر



مقدمه

تا پیش از آغاز بهار عربی در ۲۰۱۱، خاورمیانه و شمال آفریقا عمدتاً شاهد وجود نظام‌های سیاسی با ثباتی بوده است. پادشاهی مراکش از قرن ۱۷ میلادی، خاندان هاشمی در اردن از ۱۹۲۰، آل سعود در عربستان از ۱۹۳۲ قدرت را در دست داشته‌اند. سایر حکمرانان منطقه نیز عمدتاً با انقلاب و کودتا بر سر کار آمده و پس از رسیدن به قدرت حاضر به تن در دادن به جابه‌جایی قدرت نشده‌اند: معمر قذافی از ۱۹۶۹، خانواده اسد از ۱۹۷۰، علی عبدالله صالح از ۱۹۷۸، صدام حسین از ۱۹۷۹، حسنی مبارک از ۱۹۸۱ و زین العابدین بن علی از ۱۹۸۷ (تقوی، ۱۳۹۶؛ Gause, 2011)؛ نتیجه این که کشته شدن و یا فرار به خارج و نه ادامه زندگی در کشور خود، سرنوشت بسیاری از دیکتاتورهای منطقه بوده است.

خسرو خاور بر این باور است که طی دهه‌های گذشته یکی از دلایل وجود این ثبات سیاسی آن بوده که رژیم‌های عربی توانسته‌اند با تکیه بر هراس افکنی و تکیه بر سه نوع ترسی که در نهاد تک‌تک افراد جامعه کاشته‌اند به حیات خود ادامه دهند و حکومت اقتدارگرای خود را تداوم بخشند: ۱- ترس از گرفتار شدن به دام فرقه‌گرایی و نزاع دینی، ۲- ترس از خشونت عریان و دستگاه سرکوب رژیم سیاسی، ۳- ترس از تلاش‌های امپریالیستی - صهیونیستی برای از هم پاشاندن وحدت عربی (Khosrokhavar, 2012: 9). هم‌چنین عواملی مانند ضعیف بودن جامعه مدنی در برابر دولت، نقش پررنگ دولت در اقتصاد و حیات جمعی، وجود فقر گسترده همراه با نرخ‌های بالای بی‌سوادی، و نیز ترکیب ویژه دین، قدرت و فرهنگ در منطقه که ناسازگار با دموکراسی است، همگی از عوامل تأثیرگذار بر ثبات رژیم‌های اقتدارگرا در منطقه بوده است (Bellin, 2012).

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با اشغال افغانستان و در پی آن سرنگون کردن رژیم

بعثی عراق توسط آمریکا ۲۰۰۳، جهان عرب دچار خلاء قدرت گردید. علاوه بر این، با مداخله قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و تحت تأثیر منازعات داخلی و بی‌کفایتی دولت‌ها در پاسخگویی به مطالبات انباشت شده مردمی، زمینه برای بی‌ثباتی سیاسی و سرنگونی برخی از رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا فراهم گردید. در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ محمد بوعزیزی دستفروش تونسی پس از درگیر شدن با زنی که مامور دولت بود اقدام به خودسوزی نمود که این واقعه آغازگر درگیری‌های خیابانی و سقوط رژیم بن علی در ۱۰ ژانویه ۲۰۱۱ شد (Elhousseini, 2014; Arts et al., 2012: 35). پس از این رویداد، مصر نیز وارد چرخه‌ای از اعتراضات توده‌ای شد و از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ یعنی روز پلیس، جنبشی فراگیر و اعتراضی شکل گرفت که در نهایت در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ به سرنگونی رژیم حسنی مبارک منتهی شد (Kinninmont, 2012; Elhousseini, 2014). سقوط بن علی و مبارک زمینه را برای مجموعه‌ای از تحولات سیاسی در خاورمیانه و ورود برخی کشورها به جنگ داخلی فراهم نمود.

از آنجایی که بهار عربی دارای رهبری مشخص و ایدئولوژی معینی نبود (Yadlin, 2012: 13; Abdullah, 2012: 3; Khosrokhavar, 2012: 10) برای پژوهشگران و متخصصان امور خاورمیانه و شمال آفریقا این سوال پیش آمد که چه عوامل و متغیرهایی موجب پدید آمدن چنین اعتراضات گسترده‌ای در منطقه شده است؟ تغییراتی که تا چندین دهه، خاورمیانه را دستخوش ناآرامی و بی‌ثباتی سیاسی خواهد کرد.

در مطالعه حاضر دو کشور تونس و مصر به‌عنوان آغازگر دومینوی «اعتراض - تغییر» رژیم و یا «اعتراض - جنگ داخلی» در خاورمیانه وارد تحلیل شده‌اند. هدف اصلی پژوهش حاضر تبیین شرایطی است که بهار عربی در آن تکوین یافت. پرسش اساسی پژوهش حاضر آن است که چه عواملی موجب شد که بهار

عربی از تونس و مصر آغاز شود و نه از سایر کشورهای عربی؟

۱- چارچوب نظری تبیین تکوین و آغاز بهار عربی

برای تبیین و فهم علل رخ دادن انقلاب‌ها، تکوین و تداوم جنبش‌های اجتماعی و شکل‌گیری اعتراضات توده‌ای و خیابانی تاکنون رویکردهای نظری متعددی به‌وجود آمده است. ساختار دولت و قدرت سیاسی، شرایط و تحولات اقتصادی، تغییرات و روندهای اجتماعی و فرهنگی، اثرات جهانی شدن و نظام قدرت بین‌الملل و نیز عاملیتِ نخبگان، گروه‌ها، طبقات و نیروهای اجتماعی هر کدام محور یک رویکرد نظری بوده است (Foran, 1997). در کل، انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی ذیل یکی از اشکال کنش جمعی طبقه‌بندی می‌شوند.

جاسپر (۲۰۱۰) در بررسی نظریه‌های کنش جمعی طی دوره ۱۹۶۵-۲۰۱۰ دو دسته نظریه‌های خرد و کلان اجتماعی را از هم تمیز می‌دهد که هر دسته باز می‌توانند نظریه‌ای ماتریالیستی و مبتنی تحلیل شرایط مادی و یا فرهنگ‌گرا باشند. بر این اساس در میان نظریه‌های کلان، نظریه‌های بسیج منابع و فرآیند محور تیلی، اُبرشال، مک کارتی، زالد، پرو، مک آدام و تارو نظریه‌هایی ماتریالیستی و مبتنی بر تبیین شرایط مادی و نظریه‌های که ناظر بر جامعه برنامه‌ریزی شده هستند و رد آن‌ها را در آثار تورن ملوچی و کاستلز می‌توان یافت، نظریه‌هایی فرهنگ‌گرا به‌شمار می‌آیند. هم‌چنین در میان نظریه‌های خرد، نظریه‌های گزینش عقلانی و نظریه بازی در تبیین کنش جمعی که در آثار اولسون، هتچر، کلمن، لیچ - باخ و اوپ آمده نظریه‌هایی ماتریالیستی و نظریه‌های عملگرا، نظریه کنش فرهنگی - تاریخی، نظریه فراهنجار فمینیستی، رهیافت‌های فرهنگی - راهبردی و یا عاطفی که در آثار سیفای، امیربایر، جاسپر، کریسکی و بارکر و تیلور آمده، همگی ذیل نظریه‌های خرد فرهنگ‌گرا قرار می‌گیرند (Jasper, 2010: 969).



در خصوص بهار عربی عمده تحلیل‌های ارائه شده مبتنی بر دیدگاه صاحب‌نظرانی هم‌چون هانتینگتون، گلدستون و بیات بوده است که عمدتاً نظریه‌هایی ماتریالیستی و کلان می‌باشند. البته با وجود این که بیات سعی می‌کند با توجه نشان دادن به زندگی روزمره به نظریه‌های فرهنگ‌گرا نزدیک شود، ولی به مانند هانتینگتون با تاکید بر روند مدرنیزاسیون، در نهایت تبیینی ماتریالیستی و کلان از تحولات خاورمیانه ارائه می‌دهد. هم‌چنین برخی دیگر از پژوهشگران تلاش نموده‌اند تا فارغ از چارچوب‌های نظری رایج و با تاکید بر چند متغیر، تبیین و تفسیری از علل شکل‌گیری و آغاز بهار عربی ارائه دهند. روی هم‌رفته چه در سطح رسانه‌ای و چه در میان نخبگان علمی، بهار عربی به‌عنوان جنبشی برای نیل به دموکراسی، برقراری عدالت و حفظ کرامت انسانی فهم شد (Bayat, 2011).

هانتینگتون (1991) با طرح سه موج دموکراتیزاسیون در جهان چنین عنوان می‌دارد که ایجاد دموکراسی محصول علل متعددی است که از یک کشور به کشوری دیگر فرق دارد. به‌باور وی، در راستای نیل به دموکراسی مهم‌ترین عامل، مصالحه نخبگان و نحوه توافق آن‌ها در مراحل نهایی حیات رژیم سابق و در اوایل دوره استقرار دموکراسی است. در این راستا میزان وفاداری نیروهای نظامی به رژیم و یا همراهی آن‌ها با موج تغییر رژیم و نقش آن‌ها در پاسداری از دموکراسی عاملی تعیین‌کننده است. از نظر هانتینگتون با تامل در موج‌های مختلف دموکراسی می‌توان دید این امواج تا حدودی خصلتی منطقه‌ای دارند. در همین راستا و در ادامه بحث هانتینگتون برخی چنین ادعا نمودند که بهار عربی را می‌توان موج چهارم دموکراسی نامید که البته این بار مرکزیت آن در خاورمیانه است (Howard & Hussain, 2013).

گلدستون (۱۹۹۷) برای تبیین علل بحران‌های سیاسی و انقلاب‌ها پیشنهاد می‌کند که عوامل مرتبط با کاهش توانایی دولت، ستیز نخبگان و توانایی بسیج

تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۷

توده‌ای مورد توجه قرار گیرد. گلدستون (2001) در کارهای بعدی خود با اشاره به نسل سوم نظریه‌های تبیین کننده انقلاب‌ها عنوان می‌کند که این نظریه‌های رایج با تاکید کردن بر علل ساختاری موثر بر ثبات و تغییر نظام، توجه کمتری به خود روند انقلاب نشان داده‌اند. از همین رو پیشنهاد می‌کند که در کنار عوامل ساختاری به بر ساخت و تکوین انقلاب نیز توجه شود. در این راستا وی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب را پیشنهاد می‌دهد که در کنار عوامل ساختاری به عوامل متنوع دیگری از این قبیل می‌پردازند: نظام بین‌الملل (عوامل اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیکی..); روابط میان دولت، نخبگان و گروه‌های مردمی؛ شبکه‌های جنبش؛ ایدئولوژی؛ رهبری؛ هویت‌ها و چارچوب‌های فرهنگی؛ روابط جنسیتی. چنین به نظر می‌رسد که گلدستون تلاش می‌کند که متغیرهای مهم آمده در نظریه‌های خرد و کلان ماتریالیستی و فرهنگ‌گرا را برای تبیین جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها یک‌جا گرد آورده و آن‌ها را در تبیین به کار گیرد.

علاوه بر تمامی متغیرهای یاد شده، در رابطه با بهار عربی گلدستون (2011 a, b) معتقد است که انقلاب‌های موفق در خاورمیانه آن‌هایی بوده‌اند که توانسته‌اند ذیل ائتلافی میان طبقاتی شکل بگیرند و این چیزی است که در تونس، مصر و لیبی رخ داد که طی آن دیکتاتوری‌های سلطانی مدرن به زیر کشیده شدند.

البته هنوز بر سر این مسئله اختلاف نظر هست که آیا آن‌چه در خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده را می‌توان ذیل عنوان انقلاب صورتبندی کرد یا خیر؟ و آیا نظریه‌های کلاسیک انقلاب قدرت تبیین‌کنندگی لازم را دارند یا نه؟ بیات

۱. Cross-class coalitions.

(2013) پیشنهاد می‌کند که تحولات بهار عربی را می‌توان ذیل «اصلاحی» یا «اصقلابی» مفهوم پردازی کرد. چنین تحولاتی برخلاف انقلاب‌های کلاسیک، بسیار سریع رخ می‌دهند و ماهیت آن‌ها بیشتر مسالمت جویانه، مدنی و اصلاحی است. به نظر وی رویدادهای تونس و مصر را می‌توان جنبشی پسااسلامگرایانه در نظر گرفت چرا که هدف این جنبش‌ها ساختن جامعه‌ای دموکراتیک و مبتنی بر عدالت است که در آن دین و ایمان در سطح سیاسی با حقوق، آزادی و دموکراسی ترکیب می‌شود و فرم جدیدی از دولت و جامعه را ارائه می‌دهد.

در راستای نسل چهارم نظریه‌های انقلاب و تاکید آن‌ها بر عوامل مختلف و سطوح مختلف تحلیل، تحلیلگران مسائل خاورمیانه تلاش نموده‌اند تا برای فهم تحولات خاورمیانه متغیرهای بیشتر و پیچیده‌تری را در تبیین خود وارد کنند (e.g Elhousseini, 2014; Syed, 2014). در این چارچوب‌های تحلیلی متغیرهای داخلی و خارجی در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرند.

با انجام یک فراتحلیل از پژوهش‌های انجام شده می‌توان درک مناسبی از علل تکوین و آغاز بهار عربی و تغییر رژیم در کشورهای مصر و تونس پیدا کرد. با داشتن یک موضع نظری به پژوهش‌های انجام شده می‌توان متغیرهای آمده در آن‌ها را در قالب رویکرد ماتریالیستی کلان آورد و فراتحلیلی از پژوهش‌ها ارائه داد. از همین رو در کنار عوامل ساختاری از قبیل شرایط اقتصادی، ساخت نیروهای نظامی و شیوه مواجهه نظام بین‌الملل با جنبش‌های اعتراضی، به عواملی از قبیل کاتالیزورها، نقش گروه‌ها و رسانه‌ها که فرآیند شکل‌گیری بهار



تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۹

عربی و بسیج منابع را بازنمایی می‌کنند نیز توجه می‌شود. متغیرهای آمده در پژوهش‌های مختلف بر اساس چنین درکی از تحولات سیاسی خاورمیانه در جدول ۱ آورده شده است.

جدول ۱. علل و عوامل دخیل در شکل‌گیری بهار عربی در آثار صاحب‌نظران و پژوهشگران

صاحب‌نظر	عوامل	نوع عامل
Dalacoura, 2012: 67; Jamshidi, 2014: 7; Yadlin, 2012: 17; Perthes 2012; Kinninmont, 2012; Elhusseini, 2014: 9; Makdisi, 2017: 28; Veninga & Ihle; 2018: 186	ترکیبی از بحران اقتصادی، بی‌کاری (به‌ویژه در میان جوانان تحصیلکرده)، تورم و گرانی	۱- عوامل ساختاری
Acemoglu & Robinson, 2012: 1-2; Kinninmont, 2012: 4	فقر گسترده	
Lynch, 2011: 11-12; Elhusseini, 2014: 9; Halaseh, 2012	نارضایتی گسترده جوانان	
Dalacoura, 2012: 67; Lynch, 2011; Esposito et al., 2015: 187; Khosrokhavar, 2012; Cammett, 2018: 4	ناابرابری‌های اجتماعی و منطقه‌ای گسترده	
Dalacoura, 2012: 67; Acemoglu & Robinson, 2012: 2; Elhusseini, 2014: 9; Syed, 2014: 65; Marcovitz, 2014: 29	فساد دولتی و فساد مالی خانواده و اطرافیان رهبران	
Dalacoura, 2012: 67	تقاضای مشارکت سیاسی و در مقابل مقاومت یک گروه اقلیت مستبد	
Taleb and Blythe, 2011: 149-154; Omotola, 2012: 714; Esposito et al., 2015: 202; Thyen, & Gerschewski, 2018	استبداد درازمدت و بحران مشروعیت و فشارهای سیستمی برای تغییر و رسیدن به تعادل جدید	
Bayat, 2013	تجربه سال‌ها روندهای مدرنیزاسیون و فراهم آمدن شرایط برای اعتراض‌های شهری	۲- کاتالیزورها
Elhusseini, 2014; Arts et al., 2012: 35	تونسن: خودسوزی بوعزیزی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ و متعاقب آن آغاز درگیری‌های خیابانی و سقوط رژیم در ۱۰ ژانویه ۲۰۱۱	
Kinninmont, 2012; Elhusseini, 2014	مصر: تعیین «روز پلیس» یعنی ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ برای اعتراض جمعی توسط جنبش ما همگی خالد سعید هستیم که منجر به راه افتادن موج انقلاب شد	

صاحب نظر	عوامل	نوع عامل
Dalacoura, 2012: 67; Yadlin, 2012: 14	وجود حداقلی از سازمان‌های مردم‌نهاد و شبکه‌های حمایتی و آموزشی از قبیل اخوان المسلمین	۳- پیش برنده‌ها
Khosrokhavar, 2012	نقش کنشگران جامعه مدنی	
Dalacoura, 2012: 67; Yadlin, 2012: 12; Lynch, 2011; Howard et al., 2011; Khondker, 2011; Khosrokhavar, 2012: 48, 41, 190; Lotan et al., 2011; .	تأثیر رسانه‌ها و فناوری‌های نوین (از قبیل ماهواره و به‌ویژه شبکه الجزیره) و اهمیت شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک و توئیتر و یوتیوب	
Yadlin, 2012: 17; Stein, 2012: 49	عزم نظام قدرت بین‌الملل بر تغییر نظام	۴- عوامل
Yadlin, 2012: 17	عدم حمایت شخصیت‌ها، نهادها و موسسات مذهبی از رژیم سیاسی	تعیین کننده
Yadlin, 2012: 17	عدم وفاداری کامل نیروهای نظامی به رهبر و نظام حاکم	

همان‌گونه که در جدول ۱ ملاحظه می‌شود، پژوهشگرانی که در خصوص علل شکل‌گیری بهار عربی بحث کرده‌اند، در کار خود به یک یا چند متغیر به‌عنوان متغیرهای اصلی و تعیین کننده اشاره کرده‌اند. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود رهیافت گلدستون در خصوص شیوه مطلوب تحلیل جنبش‌ها و انقلاب‌ها مدنظر قرار گیرد. بر این اساس موضعی چند سطحی و چند متغیری در تحلیل تحولات تونس و مصر در پیش گرفته می‌شود. هم‌چنین به‌لحاظ موضع نظری رویکردی کلان و ماتریالیستی در تحلیل شرایط وقوع بهار عربی اتخاذ می‌شود. این رویکرد تحلیل فرآیند و بسیج منابع را در کانون تحلیل قرار می‌دهد. موضع نظری نویسنده آن است که شرایطی ساختاری در تونس و مصر بوده که در یک آن تاریخی و تحت تأثیر یک یا چند کاتالیزور به اعتراضات خیابانی منجر شده، این اعتراضات به‌واسطه پیش برنده‌ها انسجام یافته و شکل جنبش و قیام مردمی به‌خود گرفته و تحت تأثیر برخی عوامل تعیین کننده به تغییر رژیم منتهی شده است. در ادامه متغیرهای مورد استفاده در تحلیل مورد بحث قرار خواهند گرفت.

۲- روش تحقیق

همان‌گونه که گفته شد پژوهش حاضر به‌لحاظ جهت‌گیری نظری، مبتنی بر تحلیل کلان شرایط مادی پیش از وقوع بهار عربی و فرآیند پیشبرد جنبش اعتراضی و تغییر رژیم می‌باشد. هم‌چنین، در برخی بخش‌های پژوهش به جنبه‌هایی از فرهنگ سیاسی و ایدئولوژی هژمون در تونس و مصر نیز اشاره می‌شود که به‌لحاظ تحلیلی عناصری از رویکرد فرهنگ‌گرا را با خود به‌همراه خواهد داشت. فرضیه اصلی پژوهش آن است که شباهت‌هایی میان تونس و مصر وجود داشته که موجب شد تا بهار عربی از این دو کشور و نه از سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا آغاز شود.

به‌لحاظ روشی، پژوهش حاضر از نوع پژوهش تطبیقی - تاریخی مورد‌محور می‌باشد. در پژوهش تطبیقی - تاریخی، حداقل از دو واحد اجتماعی، تحلیلی چند سطحی ارایه می‌شود که در این تحلیل هم استدلال نظری (راهبرد قیاسی) و هم استدلال تجربی (راهبرد استقرایی) به‌طور هم‌زمان می‌تواند وجود داشته باشد (ساعی، ۱۳۹۲: ۵۹-۵۸). بر اساس نظر ریگن تحلیل تطبیقی تاریخی در سه مرحله به انجام می‌رسد: در مرحله اول شباهت‌های موجود میان مجموعه‌هایی که رویداد مشترکی را تجربه کرده‌اند مشخص می‌شود. در مرحله دوم ارتباط علی میان این شباهت‌ها با آن رویداد معین تبیین می‌شود. در پایان و در مرحله سوم تلاش می‌شود تا بر اساس شباهت‌های مشاهده شده تبیین عامی از رویداد ارایه شود (ریگن، ۱۳۸۸: ۸۱-۸۰).

تحلیل تاریخی تطبیقی حاضر نیز در سه مرحله به انجام رسیده است:

در مرحله اول به‌کمک نتایج آمده در جدول ۱، شباهت‌های موجود میان دو کشور تونس و مصر استخراج شد. این مرحله بر اساس راهبرد قیاسی به انجام رسیده، چرا که مطابق رویکرد چند سطحی گلدستون و نیز موافق نظریه‌های کلان ماتریالیستی تلاش شد تا متغیرها در چارچوبی فرآیندی دسته‌بندی شود.

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا این چهار دسته عوامل در قالب نه عامل اصلی زیر که به‌نظر نویسنده سهمی بیش از هر عامل دیگری در وقوع و پیشبرد بهار عربی داشته‌اند مورد بحث قرار گیرد.

- عوامل ساختاری: ۱- تراکم مطالبات و حس تحقیر شدن؛ ۲- رسوب شدگی ایدئولوژی حاکم و نقش دین؛ ۳- ساخت اقتصاد سیاسی
- کاتالیزورها: ۴- تبلور مطالبات مردمی در شعار «سقوط رژیم» پس از خودسوزی محمد بوعزیزی؛
- پیشبرنده‌ها: ۵- نقش سندیکاها و انجمن‌های مردم‌نهاد؛ ۶- نقش رسانه‌ها و فن‌آوری‌های نوین
- عوامل تعیین کننده: ۷- شکل‌گیری ائتلاف میان طبقاتی؛ ۸- عملکرد رأس نظام سیاسی در مواجهه با بحران؛ ۹- موضع نیروهای نظامی در قبال اعتراض و تغییر

در مرحله دوم ارتباط علی بین شباهت‌های استخراج شده میان تونس و مصر در قالب متغیرهای ۹ گانه، با شرایط تکوین و وقوع بهار عربی تبیین می‌شود که نتایج در بخش بعدی می‌آید. در مرحله سوم نیز تبیینی عام از شرایط تکوین و وقوع بهار عربی صورت گرفت که در بخش نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

۳- تحلیل شرایط وقوع بهار عربی: از چرخه‌های اعتراض تا تغییر رژیم در تونس و مصر

در این بخش نه عامل اصلی در تحلیل شرایط وقوع بهار عربی برجسته‌سازی شده و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. عواملی که به‌لحاظ وزن و اهمیت بیش از بقیه در تکوین و آغاز بهار عربی و فروپاشی نظم سیاسی موجود در دو کشور تونس و مصر اثرگذار بوده‌اند.

۳-۱. تراکم مطالبات و حس تحقیر شدن

در تونس و مصر یکی از عواملی که در درازمدت شکل تراکمی به خود گرفته بود احساس نابرابری نسبی و حس تحقیر شدن بود (Fargues, 2017). همان‌طور که مفهوم «کفایه» که به معنای «کافی است»، و «جنبش کفایه» در مصر نشان دهنده به اشباع رسیدن ظرفیت تحمل مشکلات و نابسامانی‌ها در سطح جامعه بود، مفهوم «کرامه» یا همان کرامت و «ثوره الکرامه» یعنی انقلاب کرامت نیز نشان دهنده حس تحقیر شدگی میان مردم بود. مردمی که دولت طی دهه‌های گذشته پاسخ درستی به نیازهای واقعی و مطالبات‌شان نداده بود و حتی نظام قدرت بین‌الملل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نیز با آنان به‌عنوان عرب و مسلمان رفتار درستی نداشت (Behr & Aaltola, 2011; Aliboni, 2011; khosrokhavar, 2012).

در رابطه با شرایط بد اقتصادی به‌مثابه یکی از علل ساختاری انقلاب‌های عربی، باید گفت که اگر چه طی سال‌های منتهی به بهار عربی، تونس و مصر هر دو شاهد رشد اقتصادی بوده‌اند (Syed, 2014: 67-69) اما سطح احساس محرومیت نسبی و نارضایتی عمومی به‌ویژه در میان جوانان طی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۰ افزایش یافته و سطح شادی آنان کاهش یافته بود (Amin et al., 2012: 51). هم‌چنین طی سال‌های پیش از انقلاب، افزایش درآمدهای ملی در این کشورها به معنی توزیع بهتر درآمدها در آن‌ها نبوده است چرا که طی این سال‌ها به‌خاطر وجود فساد دولتی گسترده و نابرابری‌های اجتماعی، سطح فقر در جامعه افزایش یافته بود (Kinninmont, 2012; Chandy, 2011: 31; Esposito et al., 2015: 185). بر اساس نظرسنجی موسسه گالوپ، در مقایسه با سال ۲۰۰۷ نسبت افرادی که در ۲۰۱۰ خود را کامیاب و خوش بخت قلمداد می‌کردند در مصر و تونس بسیار کم شده بود و این دو کشور در کنار سوریه، مراکش و یمن پایین‌ترین سطح احساس رضایت از

زندگی را میان کشورهای عربی خاورمیانه به خود اختصاص می‌دادند (Amin et al., 2012: 53). از همین رو است که اعتراضات شکل گرفته را می‌توان جنبش‌هایی در راستای «حفظ کرامت، انصاف و رفع محرومیت» قلمداد کرد (Amin et al., 2012: 1-2; Bayat, 2011).

اعتراضات مردمی به گرانی، کمبود کالاهای اساسی و شرایط موجود در تونس و مصر امر تازه‌ای نبود و سابقه‌ای تاریخی و چند دهه‌ای داشت. به‌عنوان مثال، در ۱۹۷۷ یعنی درست دو سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شورش‌های خیابانی گسترده‌ای در مصر در اعتراض به حذف یارانه‌های دولتی از کالاهای اساسی صورت گرفت (Anderson, et al., 2001: 90-91). تونس نیز در ۱۹۸۳ شاهد «قیام نان» و طی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ مواجه با امواج اعتراضی گسترده در قفصه و بن جردان بوده است (Khosrokhavar, 2010: 28-32; Gobe, 2010).

وجود این پتانسیل اعتراضی، احساس محرومیت و تحقیر در حالی بود که در افکار عمومی تصویر فسادآلودی از بن علی، مبارک، قذافی، خانواده اسد و علی عبدالله صالح وجود داشت و آنان و اعضای خانواده‌شان همواره متهم به مال‌اندوزی و سوءاستفاده از قدرت سیاسی بوده‌اند. این تصویر عمومی چندان دور از واقعیت نبود. در رابطه با بن علی طبق اسناد ویکی لیکس در ۲۰۰۶ حدود نیمی از نخبگان تجاری تونس با خود شخص بن علی در ارتباط بودند: سه فرزند ارشدش، هفت نواده و ۱۰ برادر زنش. مفهوم «آن خانواده» در فرهنگ سیاسی تونس اشاره به این شبکه مالی مبتنی بر روابط خونی داشت (Anderson, 2011). تداوم چنین شرایطی در حالی بود که نرخ بی‌کاری جوانان در جهان عرب طی بازه زمانی ۲۰۱۰-۲۰۰۵ حدود ۲۵ درصد بود که یکی از بالاترین نرخ‌های موجود در جهان می‌باشد (Makdisi, 2017: 28). روی هم رفته می‌توان گفت که در کنار محدودیت‌های سیاسی و فقدان آزادی،

تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۱۵

تجربه سال‌ها فشار اقتصادی، در ترکیب با بالا رفتن احساس محرومیت نسبی و شکل گرفتن این تصور که هیأت حاکمه به‌دور از این دشواری‌ها مشغول مال‌اندوزی هستند، بستری برای شکل‌گیری یک جنبش اعتراضی گسترده فراهم آورده بود.

۲-۳. رسوب‌شدگی ایدئولوژی حاکم و نقش دین

ایدئولوژی‌های سیاسی نیز به‌مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های نوین اجتماعی پس از نهادمند شدن ممکن است به‌مرور الهام‌بخشی و تازگی خود را از دست دهند و تلاش‌های صورت گرفته برای سرزنده نگه داشتن آن‌ها کم اثر و یا بی‌اثر شود. چنین پدیده‌ای را ادmond هوسرل رسوب‌شدگی می‌نامد. یعنی آن پدیده اجتماعی یا آن باور و ایدئولوژی بخشی از روتین زندگی روزمره می‌شود و دیگر به چشم نمی‌آید و حسی را بر نمی‌انگیزد (Sayyid, 1997: 23). در این حالت ایدئولوژی حاکم ممکن است در وضعیتی قرار گیرد که دیگر نه در رد و نه در تایید آن اقدامی جدی صورت نپذیرد؛ چرا که نظام حاکم تلاش می‌کند بیرون از آن ایدئولوژی، با کمک ابزارهایی مانند زور و یا سایر مکانیسم‌های هم‌نواسازی موجودیت خود را حفظ کند. در چنین شرایطی رژیم حاکم در معرض خطر قرار می‌گیرد چرا که ایدئولوژی‌اش قدرت بسیج‌توده‌ای را از دست می‌دهد و درجه آمادگی رژیم برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی کاهش می‌یابد.

به‌نظر می‌رسد که طی دهه‌های گذشته و به‌ویژه پس از پیمان کمپ دیوید در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸، ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب به‌مرور فرآیند رسوب‌شدگی را طی کرده است. در واقع طی دهه‌های اخیر حکام کشورهایمانند مصر که با

تکیه بر تقابل با اسرائیل و لزوم حمایت از وحدت عربی و ناسیونالیسم عربی بسیج منابع می نمودند و مردم را به خیابان‌ها می کشاندند و آنان را به طرفداری از خود وا می داشتند، ابزارها و نیروی سابق خود را از دست داده اند. هم چنین پس از سقوط رژیم بعثی عراق در ۲۰۰۳ و آغاز جنگ‌های نیابتی در منطقه که عربستان و ایران مهم ترین بازیگران آن هستند از قدرت ناسیونالیسم عرب کاسته شده و بر تاثیرگذاری مذهب و تضادهای فرقه‌ای و مذهبی افزوده شده است.

از جمله مسائل و مشکلات جدی بن علی و مبارک فقدان پشتوانه عقیدتی و دینی در غیاب وجود مشروعیت و سازوکارهای دموکراتیک بود. در تونس و مصر با آغاز درگیری‌های شدید خیابانی میان مردم و نیروهای دولتی و در اوج بحران مشروعیت هیچ کس توان دفاع ایدئولوژیک از این دو را نداشت و کسی حاضر نبود جان خود، منافع اقتصادی و اجتماعی خویش را فدای بن علی و یا حسنی مبارک نماید. بن علی نمی توانست بر وفاداری عقیدتی هیچ کسی حساب کند و مبارک نیز وقتی توسط شورای عالی نظامی خلع و ممنوع‌الخروج شد کسی برای بازگرداندن وی حاضر به جان فشانی نشد.

روی هم رفته می توان گفت که ایدئولوژی حاکم در تونس و مصر به هیچ وجه با ارزش‌های دینی و ارزش‌های بنیادین جامعه پیوند نخورده بود. در جریان قیام‌های مردمی ملاحظه شد که روحانیون مذهبی و رهبران دینی در این دو کشور به جنبش اعتراضی پیوستند و یا دست کم از حکومت دفاع نکردند. در تونس حزب اسلامی النهضه به رهبری راشد غنوشی و در مصر اخوان المسلمین از انقلاب حمایت کردند و پس از جدی تر شدن اعتراضات، گروه‌های سلفی نیز به آنان پیوستند.



۳-۳. ساخت اقتصادی سیاسی

تونس و مصر هر دو اقتصادهایی مبتنی بر صنعت توریسم دارند. هرگونه ناآرامی در چنین کشورهایی به معنای کاهش تعداد توریست‌ها و در پی آن کاهش درآمدهای دولت است. نتیجه این که در شرایط ناآرامی که هزینه نگه داشت نظام سیاسی افزایش می‌یابد، دولت قادر نیست تا برای مدت زمان طولانی در مقابل امواج تغییر مقاومت کند. چرا که چنین حکومت‌هایی منابع مالی لازم برای در صحنه نگه داشتن نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی را ندارند. علاوه بر این، در پرداخت حقوق کارمندان دولت دچار مشکل می‌شوند که خود می‌تواند به گستره‌ی نارضایتی دامن بزند. این مسئله برای کشورهای نفتی به گونه دیگری است.

در جریان ناآرامی‌های موسوم به بهار عربی مشاهده شد که عربستان سعودی با تزریق پول به بخش‌های مختلف جامعه و دادن پاداش به کارمندان و افزایش میزان وام‌ها و استخدام حدود ۶۰ هزار نیروی تازه در وزارت کشور و دادن وعده ساختن ۵۰۰ هزار خانه برای تهی‌دستان از چرخه اعتراض‌ها جان به‌در برد (Abdullah, 2012: 12; MacFarquhar, 2011: 4) و برای خود امنیت خرید. چیزی که رژیم‌های مبارک و بن علی از آن محروم بودند. در واقع می‌توان گفت که دست‌کم آغاز ناآرامی‌ها از کشورهای غیر نفتی بوده است (Aydin, 2013). از همین رو، سقوط رژیم قذافی که دارای پشتوانه منابع نفتی بود، بدون مداخله خارجی و پوشش هوایی ناتو به این سادگی امکان پذیر نبود. نکته دیگر این که کشورهای اقتدارگرایی که اقتصادی مبتنی بر توریسم دارند در نهایت ناگزیرند تعامل خود را با جهان خارج بهبود بخشند و در داخل کشور معیارهای فرهنگی - اجتماعی آسان‌گیرانه‌تری اتخاذ نمایند و برای ورود و خروج توریست‌ها تسهیلات بیشتری قایل شوند و از خود انعطاف نشان دهند. در این شرایط ممکن است از قدرت سرکوب و آمادگی پلیس شهری این

کشورها کاسته شود و زمینه برای شکل‌گیری قیام‌های مردمی فراهم گردد. در این رابطه، تونس و مصر که روابط خوبی با جهان خارج و به‌ویژه با آمریکا و اسرائیل داشتند شدت برخورد و مواجهه‌شان با پتانسیل اعتراضی موجود در کشور هرگز به اندازه عراق زمان صدام، و لیبی و سوریه نرسید و این امر از مهم‌ترین عواملی بود که باعث شد تا بهار عربی از تونس و مصر آغاز شود و نه از کشوری دیگر.

در واقع میزان وابستگی یک کشور به درآمدها و منابع اقتصادی خارج از کشور می‌تواند بر روی رفتار دولت تأثیرگذار باشد. به‌عنوان مثال تعداد زیادی کارگر مصری در کشورهای حاشیه خلیج فارس کار می‌کنند و مبلغ قابل توجهی به کشور خود می‌فرستند. همین مسئله پیش از ۲۰۱۱ این امکان را از دولت‌های دستخوش بحران اقتصادی گرفت تا در مقابل رسانه‌هایی از قبیل الجزیره و العربیه که رسماً توسط دولت‌های قطر و عربستان سعودی حمایت می‌شوند شدت عمل نشان دهد. در چنین شرایطی حتی نمی‌توان در مقابل دخالت‌های خارجی به‌خوبی مقاومت نمود چرا که بخشی از توانایی دولت در مدیریت کشور و کنترل وضع موجود مبتنی بر پول‌هایی است که از خارج می‌آید و دولت ناگزیر است با دولت‌های مداخله‌گر خارجی مماشات کند و حتی گاهی از آن‌ها درخواست حمایت نماید. پس بی‌جهت نیست که بن علی به عربستان سعودی می‌گریزد و به مبارک نیز در گرماگرم بحران پیشنهاد می‌شود تا با خانواده‌اش به عربستان برود.

در رابطه با تأثیر منابع مالی خارجی می‌توان به تأثیر وام‌های دریافتی از خارج بر ثبات سیاسی رژیم بن علی و مبارک اشاره کرد. در سال ۲۰۱۰ مصر پس از هند و افغانستان بزرگ‌ترین دریافت‌کننده مساعدت‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری در بخش تجارت بوده‌اند. جالب این‌که آمریکا و آلمان ۷۰ درصد کمک‌های دو جانبه و ۴۰ درصد کل کمک‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری در



بخش تجارت را به خود اختصاص داده‌اند (United Nations, 2012: 41) تونس و مصر در قبال این وام‌ها و برای بازپرداخت بدهی‌هایشان به افزایش مالیات روی آوردند که خود فشار مضاعفی را به جامعه تحمیل نمود (United Nations, 2012: 22). نکته قابل توجه این‌که در میان کشورهای اصلی درگیر در بهار عربی، تونس و مصر طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ بیشترین کمک‌های خارجی را دریافت نموده‌اند. آمریکا به‌تنهایی ۶۸٫۷ درصد کل کمک‌ها را ارائه کرده است (Smith, 2011). کنار هم گذاردن این داده‌ها و لحاظ روابط نزدیک ارتش‌های تونس و مصر با آمریکا می‌تواند به‌خوبی نشان دهد که به‌لحاظ سیاسی آمریکا از چه قدرت تأثیرگذاری بالایی بر این دو کشور برخوردار بوده و هست. از همین رو بی‌جهت نیست که وقتی دولت و رئیس‌جمهور آمریکا خواهان تغییر مبارک می‌شود زمینه عزل وی و جابه‌جایی قدرت در مصر با سرعت بیشتری فراهم می‌گردد.

۳-۴. تبلور مطالبات مردمی در شعار «سقوط رژیم»

هر انقلاب و جنبش فراگیری معمولاً پس از رسیدن به نقطه‌ای از شکل‌گیری و رشد، خود را در قالب یک شعار و یک نظام واژگانی متبلور می‌سازد. در انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ «برابری، برادری، آزادی» شعار اصلی انقلابیون بود که عصاره مطالبات جنبش سوسیالیستی کارگری و جنبش لیبرالی را در خود داشت. شعارهای این‌چنینی سند چشم‌انداز انقلابیون و محصول تخیل سیاسی آنان است. اگر چه خودسوزی محمد بوعزیزی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ لحظه کشیدن ماشه انقلاب‌های عربی بود، لیکن تا اعتراضات جهت‌گیری مشخصی پیدا نمی‌کرد و موضوع، شخص و یا مدلولی در مرکز گفتمان انقلابی قرار نمی‌گرفت، اعتراضات نمی‌توانست به نتیجه برسد. در بهار عربی، «نظام» یا همان رژیم سیاسی در مرکز گفتمان انقلابی قرار گرفت و در شعار اصلی بهار عربی «الشعب یرید اسقاط النظام» یعنی «ملت می‌خواهد سقوط



رژیم» متبلور شد. این شعار ناظر به جنس تحولات اجتماعی و درجه مشروعیت نظام سیاسی و تخیل سیاسی معترضین در آن «آن تاریخی» است. البته در مصر پیش از رادیکال شدن اعتراضات، «نان، آزادی، عدالت» و «نان، آزادی، کرامت ملی» شعارهای اصلی معترضین بود (Kinninmont, 2012: 5) اما تحت تأثیر تونس شعار «الشعب یرید اسقاط النظام» به عنوان شعار اصلی معترضین مصری درآمد و در سایر کشورهای عربی نیز این شعار همین جایگاه را به خود اختصاص داد. در ۲۰۱۱ نظام معنایی رژیم سیاسی در تونس و مصر برای معترضین فروپاشیده بود و همگان برای تغییر آن به خیابان آمدند. در رابطه با کنشگران جامعه مدنی، موضع نخبگان جامعه و رهبران مخالفان در جنبش‌های اعتراضی از اهمیت حیاتی برخوردار است. در مصر و تونس نخبگان جامعه از قبیل روشنفکران، هنرمندان و نیز کسانی که دست کم در نظر مردم رهبران معنوی جنبش به‌شمار می‌رفتند مطالبات و خواسته‌های خود را در چارچوب نظام سیاسی موجود تعریف نکردند. به عنوان نمونه در مصر طیف وسیعی از افراد و شخصیت‌ها از قبیل البرادعی و حتی افرادی مانند عمر موسی دبیر کل اتحادیه عرب و هنرمندان محبوب و اثرگذاری مانند عادل امام به مخالفان پیوستند و همگی خواهان کنار رفتن مبارک و تغییر رژیم شدند. نکته قابل توجه آن که در تونس و مصر نظام سیاسی آن‌چنان ماهیت فردی یافته بود که کنار رفتن بن علی و مبارک به خودی خود برای مردم به معنای تغییر رژیم بود.

۳-۵. نقش سندیکاها و انجمن‌های مردم‌نهاد

در سال‌های منتهی به انقلاب در تونس و مصر سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌ها غیر دولتی حضوری جدی در سازماندهی تجمعات و اعتراضات خیابانی داشته‌اند. در سال ۲۰۰۸ در «قفصه» که شهری مرزی و کوچک در

تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۲۱

تونس بود کارگران فقیر در اعتراض به وضعیت موجود دست به اعتصاب و شورش زدند. این اعتراض بزرگ‌ترین مورد پس از انقلاب نان ۱۹۸۳ در تونس بود (Gobe, 2010). زنان بیوه، جوانان ناراضی و بسیاری از فارغ‌التحصیلان بی‌کار نیز به اعتراضات قفصه پیوستند و ناآرامی کل شهر را فرا گرفت. سرانجام پس از شش ماه درگیری خیابانی خشن و خونین، اعتراضات توسط پلیس و نیروهای امنیتی به شدت سرکوب شد (Khusrokhavar, 2012: 28-32). تاثیر تجارب این‌چنینی بر حافظه جمعی و پراکنده شدن تصاویر مقاومت و اعتراض خیابانی در میان مردم، می‌تواند امکان رخ دادن دوباره چنین رویدادهایی را حتی به بهانه خودسوزی یک جوان فراهم سازد. در تونس اگر چه آغاز اعتراضات توده‌ای به صورت خودجوش بر اثر خودسوزی بوعزیزی بود اما اتحادیه‌ها، اصناف و انجمن‌های مختلف در سازماندهی و بسیج جمعی و پیشبرد جنبش اعتراضی نقش چشمگیری ایفا کردند (Dalacoura, 2012: 64).

هم‌چنین در مصر علاوه بر زیر مجموعه‌های فعال مدنی اخوان المسلمین، سایر اتحادیه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد نیز وجود داشتند که امکان سازماندهی و اعتراض منظم و هماهنگ را در ژانویه ۲۰۱۱ فراهم ساختند و عملاً درگیر فرآیند انقلاب شدند. مقدمات گشایش در فضای سیاسی و کاهش قدرت دولت و افزایش فعالیت گروه‌های مدنی اعم از اسلام‌گرا و سکولار ابتدا توسط سادات در اواخر دهه ۱۹۷۰ فراهم آمد (Ahmed & Cappocia, 2014: 22-23). پیامد این اصلاحات آن بود که قاهره تا اوایل دهه ۱۹۹۰ به‌تنهایی ۲۵ درصد از کل اتحادیه‌ها و تشکل‌های جهان عرب را در خود جای می‌داد و در آن دوره بیشترین مجوزهای رسمی صادر شده برای اصناف، اتحادیه‌ها و نهادهای غیر دولتی در مصر بوده است (Al Sayyadi, 1993: 231). مبارک‌البته تلاش نمود تا با اعمال قوانین سخت‌گیرانه‌تر از قدرت‌سندیکاها و به‌ویژه اخوان

المسلمین در مقابل دولت بکاهد و با اعمال قانون مصوب ۱۹۹۷ بسیاری از مخالفان را محاکمه و زندانی کند و آزادی‌های سیاسی را بسیار محدود نماید (Al Sayyadi, 1993: 239; El Ghobashi, 2008: 1591;) (Ehteshami, 1999:2011). با همه این‌ها اما جامعه مدنی در دوران حسنی مبارک در مصر هرگز از تک و تاب نیافتاد و در چند سال منتهی به قیام ۲۰۱۱ در مخالفت با دولت، اعتراضات دوره‌ای توسط اتحادیه‌ها و گروه‌های مختلف سازماندهی شد (Dalacoura, 2012: 68; Zguric, 2012: 422). اعتراض به کمبود نان در مصر و نیز اعتصاب سراسری کارکنان کارخانه‌های ریسندگی بافندگی در ۲۰۰۸ و سایر تجمعات کوچک و بزرگ دوره‌ای، همگی به روشن ماندن آتش اعتراض و نارضایتی در سال‌های منتهی به ۲۰۱۱ دامن زد (Kinninmont, 2012). هم‌چنین «جنبش کفایه» در اعتراض به وضع موجود و جنبش «ما همگی خالد سعید هستیم» در ماه‌های پایانی حکومت مبارک بیشترین سهم را در سازماندهی معترضان و خیابانی کردن اعتراض داشته است (Arts et al., 2012: 35).

۳-۶. نقش رسانه‌ها و فن‌آوری‌های ارتباطی

در بهار عربی رسانه‌های ارتباط جمعی و فن‌آوری‌های ارتباطی جدید امکان توده‌ای شدن اعتراضات در یک بازه زمانی بسیار کوتاه را فراهم آوردند (Khosrokhavar, 2012). در تونس و مصر خبرنگاران خارجی تا لحظات آخر سقوط بن علی و مبارک در داخل کشور باقی ماندند و اعتراضات مردمی را به‌صورت زنده پوشش دادند. شبکه‌های ماهواره‌ای عربی نه تنها در سال‌های قبل از آغاز بهار عربی بلکه در خود فرآیند انقلاب نیز نقش مهمی ایفا کردند. سال‌ها فعالیت رسانه‌ای شبکه‌هایی مانند الجزیره و العربیه را می‌توان یکی از دلایل تغییر نظام در تونس و در پی آن سقوط مبارک در مصر دانست. این

تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۲۳

شبکه‌ها در کنار سایر شبکه‌های عربی غیر سیاسی توانسته بودند رابطه‌ای بین الازدهانی میان مردم کشورهای عربی پدید آورند و هویت جمعی آن‌ها را تقویت و بازتولید کنند. به یاری این شبکه‌ها بینندگان این حس را پیدا کردند که ما همگی بخشی از جهان عرب هستیم (Dalacoura, 2012: 63). به‌ویژه الجزیره از زمان جنگ کویت در ۱۹۹۰ با پوشش وسیع اخبار عراق، لبنان، فلسطین، مصر و سایر کشورهای منطقه به شکل‌گیری یک هویت جدید عربی یاری رسانده بود (Lynch, 2011: 47). نقطه عطف این تغییرات، فروپاشی رژیم بعثی عراق در ۲۰۰۳ و تغییرات ژئوپولیتیکی منطقه بود. تحت شرایط جدید، ملت‌های عرب خود را در معرض تهدید مستقیم و مشترک خارجی یافتند. هم‌چنین به‌واسطه این رسانه‌ها، در خصوص ماهیت و محتوای دموکراسی آگاهی و دانشی بین‌الازدهانی در میان مردم جهان عرب تکثیر یافت و آنان را به‌لحاظ احساسی و ذهنی بیش از گذشته رودرروی حاکمان مستبدشان قرار داد. اثر انقلاب تونس بر مصر و متعاقب آن آغاز دومینو و چرخه اعتراض و تغییر سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا دقیقاً از همین دریچه قابل تحلیل است. بدین معنی که مصری‌ها تغییرات سیاسی تونس را بخشی از تغییرات جهان عرب می‌دیدند که خودشان هم بخشی از آن هستند. چنین فهم و درکی از تحولات تونس و مصر نیز به سایر کشورهای عربی سرایت کرد و ناآرامی‌های گسترده‌ای را در آن‌ها برانگیخت. جالب این‌که پس از بالا گرفتن اختلافات شدید میان عربستان و متحدانش با قطر در ۲۰۱۷ و تحریم قطر توسط آن‌ها، شبکه الجزیره به‌عنوان بازوی رسانه‌ای حکومت قطر اقدام به افشاگری‌های بی‌سابقه‌ای در خصوص حکومت‌ها و نخبگان سیاسی عرب کرد. از زمان آغاز تحریم تاکنون شبکه الجزیره در قالب گزارش و مستند شروع به فاش نمودن اسرار بسیاری از کشورهای عربی به‌ویژه امارات متحده عربی و عربستان نموده است. بی‌شک تمامی این فرآیندها در بلندمدت روی آگاهی و ذهنیت افراد و



تحولات سیاسی جهان عرب اثرگذار خواهد بود.

در رابطه با عملکرد وسایل ارتباط جمعی در فرآیند شکل‌گیری و به جریان افتادن جنبش انقلابی، نکته قابل ذکر این‌که در ارسال امواج پارازیت بر شبکه‌های ماهواره‌ای و کنترل وسایل ارتباط جمعی، تونس و مصر هیچ‌کدام از توان و امکانات فنی برخی دیگر از کشورهای منطقه برخوردار نبوده‌اند. پس از مرگ بوعزیزی در تونس و مصر دولت‌ها تلاش کردند دسترسی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی را قطع کنند اما زمانی این اتفاق افتاد که کار از کار گذشته بود و سازماندهی لازم انجام شده و سیل جمعیت روانه خیابان شده بود (Howard et al., 2011: 6-8). جدا از این، بن علی در آخرین نطق تلویزیونی‌اش خواهان برچیده شدن تمام اشکال سانسور رسانه‌ای شده بود که آن‌را می‌توان اقدامی نامتعارف و بی‌ثبات کننده رژیم به‌شمار آورد.

در خصوص نقش شبکه‌های اجتماعی، اهمیت فیسبوک و تویتر در تغییرات سیاسی تونس و مصر چنان زیاد بود که تحولات آن‌ها ملقب به «انقلاب فیسبوکی» (Yadlin, 2012: 12) و «انقلاب تویتری» (Comminos, 2011) شد. پژوهش لوتان و همکاران در خصوص استفاده از تویتر در انقلاب تونس و مصر نشان داد در حالی‌که در تونس حدود ۶۹ درصد حساب‌های کاربری تویتر مربوط به سازمان‌ها بوده، با این‌وجود عمده توفان‌های تویتری را وبلاگ‌نویسان به‌راه انداخته‌اند. در مصر نیز که حدود ۷۰ درصد حساب‌های کاربری مربوط به سازمان‌ها بوده، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی در کنار سازمان‌های رسانه‌ای شاخص مانند الجزیره و نیویورک تایمز بیشترین توفان تویتری را به‌راه انداخته‌اند (Lotan et al., 2011: 1386- 1389). نتیجه پژوهش لوتان و همکاران نشان می‌دهد که در تونس و مصر مردم به‌واسطه تویتر دور از سازمان‌های رسمی و حکومتی کشورهايشان با یکدیگر مواجهه‌ای مستقیم داشته و اطلاعات و احساسات خود را به اشتراک گذاشتند و به فرآیند

شکل‌گیری کنش جمعی و اعتراضات توده‌ای شکل دادند.

۳-۷. ائتلاف میان طبقاتی

مطابق دیدگاه گلدستون (2011b) جنبش‌های انقلابی موفق معمولاً آن‌هایی هستند که ائتلافی میان طبقاتی فراهم می‌آورند. با توجه به ساخت قدرت در تونس و مصر و نقش دولت در اقتصاد و جامعه آن‌ها، در زمان توده‌ای شدن اعتراضات، تهری‌دستان شهری و طبقه متوسط علیه هیأت حاکمه بسیج شدند و نیروهای مذهبی و روشنفکران نیز ذیل شعار لزوم تغییر نظام گرد آمدند. در مصر تا اواخر دهه ۱۹۹۰ دولت بر بیش از ۶۰ درصد بخش عمومی و اقتصاد مسلط بود (Kamrava & Mora, 1998: 906). از همین رو زمینه رانت‌خواری و فساد اقتصادی گسترده برای افراد وابسته به حکومت و هیأت حاکمه همواره وجود داشت. حسنی مبارک با سیاست‌های اقتصادی خود تقریباً حمایت اکثر طبقات جز بخشی از طبقه بالا را از دست داد (Kinnimont, 2012: 4). به‌رغم وجود فقر گسترده در تونس و مصر هیأت حاکمه و افراد وابسته به آنان همواره در سطح جامعه در مضان اتهام فساد اقتصادی بوده‌اند که البته چندان دور از واقعیت نیز نبوده است (Dalacoura, 2012: 67; Acemoglu & Robinson, 2012: 2; Elhousseini, 2014: 9; Syed, 2014: 29; Marcovitz, 2014: 65). پس چندان جای تعجب ندارد که در رابطه با علت خودسوزی بوعزیزی انگشت اتهام توده مردم پیش از هر چیز به سمت بن علی و اطرافیان وی نشانه می‌رود. مبارک و بن علی در آغاز ۲۰۱۱ خود را در مقابل امواج انقلابیون کاملاً تنها دیدند چرا که بدنه اجتماعی حامی آنان شامل بخش بسیاری کوچکی از جامعه بود.

۱. Cross-class coalitions.

هم‌چنین در حالی که در برخی کشورها به خاطر نوع سیستم سیاسی حاکم، کابینه و نه عالی‌ترین مقام سیاسی کشور مقصر اصلی مشکلات اقتصادی شناخته می‌شود و رهبر آن کشور با اتخاذ موضعی ارشادی و انتقادی در سطح افکار عمومی از حاشیه امنیت نسبی در این زمینه برخوردار است، این فاصله‌گذاری بین رئیس کشور و کابینه در افکار عمومی تونس و مصر وجود نداشته است.

۸-۳. عملکرد رأس نظام سیاسی در مواجهه با بحران

در شرایط بحران سیاسی، عملکرد رهبران اقتدارگرا و شیوه برخورد آنان با مطالبات مردمی و اعتراضات خیابانی می‌تواند یکی از متغیرهای اصلی تعیین‌کننده دوام و یا فروپاشی نظام باشد. شاه ایران در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ یعنی کمتر از یک ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در نطقی تلویزیونی خطاب به مردم گفت: «من نیز پیام انقلاب شما را شنیدم» و ادامه داد «تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود». چنین عباراتی نشانه‌های آغاز فروپاشی یک نظام سیاسی را در خود دارد. بن علی و مبارک نیز در روزهای پایانی کار خود عبارتهای مشابهی به کار بردند:

زین العابدین بن علی (۱۳ ژانویه ۲۰۱۱): «من شما را فهمیدم، بله شما را فهمیدم، همگان را فهمیدم، افراد بی‌کار، نیازمند و سیاستمدار و هرکس آزادی‌های بیشتری می‌خواهد. من همه را فهمیدم»

حسنى مبارک (۱۰ فوریه ۲۰۱۱): «روی سختم امروز با جوانان مصر حاضر در میدان تحریر است... با سخنی برخاسته از دل به شما رو می‌کنم، سخن پدر برای پسران و دخترانش... به شما می‌گویم که استعجاب من به صدای شما و پیام و تقاضاهای شما، تعهدی است برگشت‌ناپذیر»

گفتن چنین جملاتی در لحظات بحرانی این پیام را به مردم می‌دهد که دولت و



تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های... ۲۷

رأس نظام سیاسی ضعیف شده و می‌توان حملات بیشتری به آن کرد. بن علی و مبارک به مانند شاه ایران در آخرین پیام تلویزیونی خویش، خود را در کنار مردم قرار دادند و از همگان خواستند تا با هم متحد شوند تا جلوی خونریزی، خشونت و خرابی کشور گرفته شود. بن علی از ۵۰ سال و مبارک از ۶۰ سال خدمت صادقانه خود گفتند و جدا از تعدیلاتی که قبلا در سطح دولت داده بودند، وعده تغییرات و اصلاحات بیشتری دادند. هم‌چنین و مهم‌تر از همه آنان وعده دادند که در انتخابات بعدی شرکت نکنند. موضع‌گیری این‌چنینی نشان دهنده ضعف واقعی رأس نظام در مقابل امواج اعتراضی است؛ چرا که پیشتر به هیچ وجه حاضر به دادن امتیازی نبودند و چرایی تغییر موضع آنان را جامعه مدنی به خوبی درک می‌کند.

در رابطه با نقش رهبری، توجه به شرایط جسمانی و روان‌شناختی رهبران در زمان اوج‌گیری بحران نیز بسیار اهمیت دارد. در آخرین سخنرانی تلویزیونی بن علی و مبارک آثار سالخوردگی به خوبی در چهره هر دو نمایان بود و لحن و گفتارشان شخصیت به نسبت ضعیفی از آنان نشان می‌داد. به‌ویژه در مصر، تمهید جاننشینی مبارک توسط فرزندش جمال، پیشاپیش ناتوانی جسمانی و سستی قوای جسمانی رهبری را به جامعه مخابره کرده بود.

۹-۳. موضع نیروهای نظامی در قبال اعتراض و تغییر

یکی از عوامل تعیین کننده و موثر بر سرنوشت اعتراضات توده‌ای، وفاداری نیروهای مسلح به نظام حاکم و میزان جدیتش در سرکوب مخالفان است. در هر دو کشور مصر و تونس ارتش حاضر به آتش گشودن علیه معترضین نشد و نه تنها از نیروهای امنیتی و پلیس ضد شورش حمایت واقعی به عمل نیاورد و به آن‌ها پوشش نداد؛ بلکه برعکس از آن‌ها خواست تا در مقابل معترضان از خود شدت عمل به خرج ندهند (Dalacoura, 2012: 70). جالب آن‌که شورای عالی نظامی مصر حتی برخلاف رویه و دستورالعمل خود، بدون اجازه حسنی



مبارک یعنی رئیس شورا تشکیل جلسه داد و او را از منصب ریاست خلع نمود. علل عدم مداخله جدی ارتش و نیروهای نظامی در تونس و مصر را می‌بایست در ساختار، شیوه سازماندهی و هدف‌گذاری آن‌ها جستجو کرد. در تونس، بن علی بیش از ارتش به وزارت کشور و نیروهای امنیتی توجه نشان می‌داد و امکانات، خدمات و حتی استخدام‌ها بیشتر بدان‌ها تخصیص داده می‌شد. از همین‌رو وقتی در «انقلاب یاسمین» مردم با پلیس و نیروهای امنیتی رودرو شدند ارتش با حکومت همراهی نکرد و دست‌کم در خیابان‌ها بین نیروهای امنیتی و مردم حائل شدند تا جلوی افزایش تنش و خشونت گرفته شود. از همین‌رو بن علی که ارتش را در کنار خود نمی‌یافت ناچار به ترک کشور شد (Syed, 2014: 74; Esposito et al., 2015: 175). لازم به ذکر است که خود بن علی نیز در آخرین نطق تلویزیونی‌اش خواهان آن شده بود که ماموران تنها در لحظه‌ای که بخواهند آن‌ها را خلع سلاح کنند و جان‌شان در معرض خطر جدی باشد دست به اسلحه ببرند.

در تونس و مصر ارتش خود را ضامن امنیت کشور و حامی میهن در مقابل تهدیدات خارجی فهم می‌کرد و نه پشتیبان یک ایدئولوژی، حزب و یا یک نظام سیاسی خاص. چنین درکی از نقش ارتش در جامعه، تحت شرایط ویژه این امکان را فراهم می‌سازد تا نیروهای نظامی تحت لوای حمایت از قانون اساسی و نه پشتیبانی از حکومت، اجازه دهند تا معترضین در خیابان با میزان سرکوب کمتری مواجه شوند. حضور بدون ترس معترضین در خیابان می‌تواند شرایط تغییر نظام را فراهم کند. هم‌چنین میزان انتفاع نیروهای مسلح از امکانات و منابع مالی دولتی و نیز ارزیابی آن‌ها از موضع جامعه‌ی جهانی در قبال تحولات داخلی می‌تواند بر روی رفتار نیروهای نظامی اثرگذار باشد. در هر دو مورد یاد شده در مصر و تونس وضعیت به‌ضرر نظام حاکم بوده است (Nepstat, 2013). در هر دو کشور بدنه ارتش (و نه فرماندهان ارشد) نه تنها از منافع

واقعی رشد اقتصادی بهره‌چندانی نبرده بود؛ بلکه می‌دید که افکار عمومی جهان نیز همراه با تغییر نظام است. در خصوص تحولات تونس و مصر نه تنها جامعه جهانی جلوی تحولات نایستاد بلکه با «بهار عربی» خواندن آن، بهار دموکراسی و آزادی‌خواهی را به جهان عرب نوید داد (Hamid, 2011: 27). بی‌شک موضع قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و به‌ویژه آمریکا روی عملکرد ارتش در تحولات تونس و مصر اثرگذار بوده است.

لازم به‌ذکر است که هم بن علی و هم مبارک هر دو دارای پیشینه نظامی بوده و به حکومت رسیدن آنان و تداوم قدرت‌شان همراه با حمایت آمریکا بوده است. بسیاری از افسران ارتش تونس و مصر با آمریکا رابطه بسیار خوبی داشته و بسیاری از آنان و فرزندان‌شان در ایالات متحده تحصیل کرده‌اند. حتی پس از مبارک نخستین رئیس‌جمهور کشور یعنی محمد مرسی در آمریکا تحصیل کرده و فرزندانش دارای تابعیت آمریکایی بوده‌اند. هم‌چنین طی دهه‌های اخیر، آمریکا پس از اسرائیل بیشترین کمک‌های نظامی خود را در دنیا یعنی معادل ۱٫۳ میلیارد دلار را به مصر تخصیص داده بود (Sharp, 2015). پس طبیعی است که وقتی اوپاما با تغییر موضع اولیه خود، بر لزوم کناره‌گیری مبارک اصرار می‌ورزد، فرماندهان شورای عالی نظامی نیز دلگرم به حمایت آمریکا مصمم به‌کنار گذاردن مبارک می‌شوند و او را تحت اقامت اجباری قرار می‌دهند.

نتیجه‌گیری

در بخش‌های پیشین ملاحظه شد که سال‌ها تجربه‌شرایطی هم‌چون فشار اقتصادی و نابرابری‌های عمیق اجتماعی، بی‌کاری فزاینده جوانان و نارضایتی آنان، سرکوب سیاسی و احتکار قدرت توسط یک خانواده و حزب و مواردی از این‌دست زمینه و بستر مناسب برای شکل‌گیری یک جنبش اعتراضی را در تونس و مصر فراهم نموده بود. خودسوزی فردی مانند بوعزیزی کافی بود تا

این مطالبات تراکمی و احساس سرخوردگی و تحقیر برون‌ریزی شود و صورت خیابانی و توده‌ای به خود بگیرد.

پرسش اساسی که شایسته است در این بخش بدان پاسخ داده شود آن است که چنین فشارها و محدودیت‌هایی در سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا نیز وجود داشته پس چرا این دو کشور می‌بایست آغازگر بهار عربی باشند؟ پاسخ کلی که بدین پرسش می‌توان داد آن است که اگر متغیرهای ۹گانه آمده در پژوهش حاضر را در نظر بگیریم، تنها در تونس و مصر بوده که ترکیب ویژه‌ای از آن‌ها وجود داشته و شروط علی‌آغاز بهار عربی در آن‌ها محقق شده است. به‌عنوان مثال بهار عربی در کشورهای نفتی، دارای ساختار اقتدار سنتی از نوع پادشاهی و یا در کشورهای فاقد انتخابات و حزب آغاز نشد. پس از آغاز دومینوی «اعتراض - تغییر رژیم» هریک از این کشورها به‌نحو می‌توانستند از این چرخه جان سالم به‌در برند. کشورهای پادشاهی و شیخ‌نشین در غیاب سندیکاها و جامعه مدنی قوی و به‌مدد مشروعیت سنتی ساختار قدرت و با خرید امنیت به‌ویژه در کشورهای نفتی در مقابل امواج اعتراضی از خود پایداری نشان دادند. هم‌چنین کشورهایی که با اسرائیل و آمریکا در تقابل بودند به‌خاطر جو امنیتی و شرایط فوق‌العاده حاکم بر آن‌ها نمی‌توانستند آغازگر بهار عربی باشند. علاوه بر این‌ها، نظام بین‌الملل تاکنون همراه و هم‌نوا با تغییر رژیم در کشورهای پادشاهی و شیخ‌نشین نبوده و نیست. نکته مهم دیگر این‌که در اغلب کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا جریان اصلی مذهبی درون کشورها موافق تغییرات سیاسی نبوده است. در تونس و مصر اما تمامی متغیرهای یاد شده بر اساس آن‌چه در بخش‌های پیشین توضیح داده شد شرایط متفاوتی داشته و جریان اصلی دینی مانند النهضة در تونس و اخوان المسلمین در مصر در تقابل نظام سیاسی مستقر بوده‌اند.

در پایان می‌توان این سوال را مطرح کرد که چه درس‌هایی می‌توان از تحولات موسوم به بهار عربی گرفت. یکی از درس‌هایی که می‌توان از تحولات دو دهه اخیر منطقه گرفت لزوم پاسخگویی به‌هنگام و تدریجی به مطالبات مردمی است.



تراکم و انباشت مطالبات نه تنها می‌تواند جامعه را در وضعیت انفجاری قرار دهد بلکه دولت‌ها را به نقطه‌ای خواهد رساند که ناتوان از حل مسائل خویش باشند. در این شرایط دولت‌ها ناگزیرند برای حفظ ثبات و آرامش، رویکردهای امنیتی و سرکوب معترضین را در دستور کار قرار دهند. خود همین مسئله به معنی انباشت مطالبات بیشتر و ورود به چرخه «اعتراض‌های توده‌ای - بی‌ثباتی - سرکوب» است که پایانی جز ناامنی بیشتر، تحلیل بنیه اقتصادی کشور و رفتن به سمت جنگ داخلی ندارد.

درس دیگری که از تحولات منطقه و به‌ویژه از رصد کردن تحولات لیبی، سوریه و یمن می‌توان گرفت لزوم تقویت جامعه مدنی و پرهیز از به حاشیه راندن نخبگان میهن‌پرست، درستکار و صادق کشور است. احزاب و نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور حلقه واسط مردم با حکومت‌اند. در زمان‌های بحران، نهادهای جامعه مدنی و نخبگان موجود می‌توانند با تشریک مساعی و تلاش برای ایجاد اتحاد و همبستگی، کشور را از دچار شدن به سرنوشتی نامعلوم و درگیر شدن در بحران‌های عمیق و خطرناکی از جمله جنگ داخلی دور سازند. نکته پایانی این‌که همان‌گونه که در تکوین و آغاز بهار عربی ملاحظه شد، امروزه رسانه‌ها و فناوری‌های نوین بیرون از اشکال سنتی ارتباط توانسته‌اند به شکل‌گیری یک حوزه عمومی مجازی یاری رسانند و در دوره‌هایی خاص راه را بر شکل‌گیری اعتراضات توده‌ای و جنبش‌های فراطبقاتی هموار سازند. حکومت‌های منطقه بیش از آن‌که بخواهند امنیت وجودی خود و امنیت ملی کشور را به کنترل و محدود سازی فضای مجازی گره بزنند می‌بایست با انجام اصلاحات اساسی در جهت عدالت و مردم‌سالاری، فضای مجازی را به‌عنوان یکی از بازوهای نظارت عمومی بر عملکرد نخبگان سیاسی به رسمیت بشناسند و با آسیب‌های فرهنگی - اجتماعی آن نیز نه با تکیه بر ابزارهای فنی محدودساز بلکه با راهکارهای فرهنگی - اجتماعی مواجهه کنند.

منابع

الف) فارسی

- تقوی، سید محمد علی (۱۳۹۶)، «ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب (تعیین‌کنندگی عوامل کوتاه‌مدت و نقش مدیریت سیاسی)»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۳، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۶، صص ۱-۲۶.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸)، *روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی*. ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر آگه.
- ساعی، علی (۱۳۹۲)، *روش پژوهش تطبیقی: با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی و فازی*، تهران: نشر آگه.

ب) انگلیسی

- Aarts, P., Dijke, and P. V., Kolman, I, Statema, J., Dahhan, and G., (2012), *From Resilience to Revolt: Making Sense of Arab Spring*. Amsterdam: University of Amsterdam - Department of Political Science, WODC.
- Abdullah, A. (2012), *Repercussions of the Arab Spring on GCC States*. Arab Center for Research and Policy Studies, Research Paper.
- Acemoğlu, D. & Robinson, J. A. (2012), *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*. Crown Publishing Group.
- Ahmed, A. & Capoccia, G. (2014), the Study of Democratization and the Arab Spring. *Middle East Law and Governance*, 6, 1-31.
- Aliboni, R. (2011), the International Dimension of the Arab Spring. *The International Spectator*, 46(4), 5-9.
- Al-Sayyid, K. M. (1993), a Civil Society in Egypt? *The Middle East Journal*, 47 (2), 228-242.
- Amin, M., Assaad, R., al-Baharna, N., Dervis, K., Desai, R. M., Dhillon, N. S., Galal, A., Ghanem, H., Graham, C., & Kaufmann D. (2012), *After the spring: economic transitions in the Arab world*. Oxford University Press.
- Anderson, L. (2011), Demystifying the Arab Spring: Parsing the Differences between Tunisia, Egypt, and Libya. *Foreign Affairs*, 90(3), 2-7.

- Aydin, A. (2013), Hereditary Oil Monarchies: Why Arab Spring Fails in GCC Arabian States? *Journal of Social Sciences*, December, 30, 123-138.
- Bayat, A. (2011), Arab Revolutions and the Study of Middle Eastern societies. *International Journal of Middle East Studies*, 43(3), 386.
- Bayat, A. (2013), *Life As Politics: How Ordinary People Change the Middle East*. Second Edition, Stanford University Press.
- Behr, T., & Aaltola, M. (2011), The Arab Uprising Causes, Prospects and Implication, *FIIA Briefing Paper*, 76, 1.
- Bellin, E. (2012), reconsidering the robustness of authoritarianism in the Middle East: Lessons from the Arab Spring. *Comparative Politics*, 44(2), 127-149.
- Cammett, M. (2018), *A political economy of the Middle East*. Routledge.
- Chandy, L. (2011), Reframing Development Cooperation. In *From Aid to Global Development Cooperation*. The 2011 Brookings Blum Roundtable Policy Briefs,
- Conninos, A. (2011), Twitter revolutions and cyber crackdowns: User-generated content and social networking in the Arab spring and beyond. Association for Progressive Communications.
- Dalacoura, K. (2012), the 2011 uprisings in the Arab Middle East: political change and geopolitical implications. *International Affairs*, 88 (1), 63-79.
- Ehteshami, A. (1999). Is the Middle East Democratizing? *British Journal of Middle East Studies*, 26(2), 199-217.
- El-Ghobashy, M. (2008), Constitutionalist Contention in Contemporary Egypt. *American Behavioral Scientist*, 51(11), 1590-1610.
- Elhousseini, F. (2014), Post Arab Spring Thoughts: The Middle East between External and Internal Mechanisms (Political Economic & Social Forces), *Hemispheres*, 29(2), 5-28.
- Esposito, J. L., Sonn T., & Voll, J. O. (2015), *Islam and Democracy after the Arab Spring*, Oxford University Press.
- Fargues, P. (2017), Mass Migration and Uprisings in Arab Countries: An Analytical Framework. *International Development Policy/ Revue Internationale de politique de développement*, 7(7).
- Foran, J. [Editor] (1997), *Theorizing Revolutions*. London: Routledge.
- Gause III, F. G. (2011), Why Middle East studies missed the Arab Spring: The myth of authoritarian stability. *Foreign Affairs*, 81-90.
- Gobe, E., (2010), The Gafsa Mining Basin between Riots and a

- Social Movement: meaning and significance of a protest movement in Ben Ali's Tunisia.
- Goldstone, J. (1997), Population Growth and Revolutionary Crises. In Foran. John [Editor] *Theorizing Revolutions*, London: Routledge, 102-120.
- Goldstone, J. (2001), Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theory. *Annual Review of Political Science*, 4, 139-187.
- Goldstone, J. A. (2011a), Understanding the Revolutions of 2011: Weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies. *Foreign Affairs*, 90(3), 8-16.
- Goldstone, J.A. (2011b), Cross-class coalitions and the making of the Arab Revolts of 2011. *Swiss Political Science Review*, 17(4), pp. 457-463.
- Halaseh, R. (2012), *Civil Society, Youth and the Arab Spring, in Change and Opportunities in the Emerging Mediterranean*. (Ch. 13), Edited by Stephen Calleya and Monika Wohlfled, Malta University press, 254-273.
- Hamid, S. (2011), The Struggle for Middle East Democracy: Why the Arab Street Finally Revolted. *The Cairo Review of Global Affairs*, 1, 18-29.
- Howard, P. N., Duffy, A., Freelon, D., Hussain, M., Mari, W., & Mazaid, M. (2011), Opening Closed Regimes: What Was the Role of Social Media during the Arab Spring? Available at SSRN 2595096.
- Howard, P. N., & Hussain, M. M. (2013), *Democracy's fourth wave? Digital media and the Arab Spring*. Oxford studies in digital politics, Oxford University Press.
- Huntington, S. P. (1991), *the third wave: democratization in the late twentieth century*. University of Oklahoma Press: Norman and London
- Jamshidi, M. (2013), the Future of the Arab Spring: Civic Entrepreneurship in Politics, Art, and Technology Startups. Butterworth-Heinemann publications, Elsevier.
- Jasper, J. M. (2010), Social movement theory today: Toward a theory of action? *Sociology compass*, 4(11), 965-976.
- Kamrava, M., & Mora, F. (1998), Civil Society and Democratizing in comparative Perspective: Latin America and the Middle East. *Third World Quarterly*, 19 (5), 893-915.
- Khondker, H. H. (2011), Role of the New Media in the Arab Spring. *Globalizations*, 8(5), 675-679.
- Kinninmont, J. (2012), 'Bread, Dignity and Social Justice': The Political Economy of Egypt's Transition. Chatham House Briefing Paper, avril.
- Khosrokhavar, F. (2012), New Arab Revolutions That Shook the World. Routledge.

- Lotan, G., Graeff, E., Ananny, M., Gaffney, D., & Pearce, I. (2011), The Arab Spring| the revolutions were tweeted: Information flows during the 2011 Tunisian and Egyptian revolutions. *International Journal of Communication*, 5 (31). 1375-1405.
- Lynch, Marc (2011), The Big Think behind the Arab Spring: Do the Middle East's revolutions have a unifying ideology? *Foreign Policy*, December, 190, 46.
- MacFarquhar, N. (2011), Saudi Cash is the Key to Quiet in the Kingdom. *The International Herald Tribune*, June 10, 4.
- Makdisi, S. (2017), Reflections on the Arab Uprisings. *International Development Policy| Revue Internationale de politique de développement*, 7 (7).
- Marcovitz, H. (2014). *The Arab spring uprisings*. San Diego, CA: Reference Point Press Inc.
- Nepstad, S. E. (2013), Mutiny and nonviolence in the Arab Spring: Exploring military defections and loyalty in Egypt, Bahrain, and Syria. *Journal of Peace Research*, 50(3), 337-349.
- Omotola, J. S. (2012), Legitimacy Crisis and 'Popular Uprisings' in North Africa. *Strategic Analysis*, 36(5), 713-719.
- Pace, M., & Cavatorta, F. (2012), the Arab Uprisings in Theoretical Perspective – An Introduction. *Mediterranean Politics*, 17(2), 125-138.
- Perthes, V. (2012), The Arab revolts in year two. *Open Democracy*, 9.
- Sharp, J. M. (2015). *Egypt: Background and U.S. Relations. CRS Report for Congress*, Washington D.C.: Congressional Research Service.
- Smith, K. (2011), *Arab Spring*. Retrieved from Global Humanitarian Assistance Website: <http://www.globalhumanitarianassistance.org/wp-content/uploads/2011/07/Arab-Spring.pdf>
- Stein, E. (2012), Revolution or Coup? Egypt's Fraught Transition. *Survival: Global Politics and Strategy*, 54(4), 45-66.
- Sayyid, B. S. (1997), *A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism*. London & New York: Zed Books.
- Syed, M. (2014). Exploring the Causes of Revolutions in Tunisia and Egypt. *Ortadoğu Etütleri*, 5(2), 55-79.
- Taleb, N. N., & Blythe, M. (2011), The Black Swan of Cairo: How Suppressing Volatility Makes the World Less Predictable and More Dangerous. *Foreign Affairs*, 90(3), 33-39.
- Thyen, K., & Gerschewski, J. (2018), Legitimacy and protest under authoritarianism: explaining student mobilization in Egypt and Morocco during the Arab uprisings. *Democratization*, 25(1),

- 38-57.
- Yadlin, A. (2012), the Arab Uprising One Year On. One Year of the Arab Spring: Global and Regional Implications, Memorandum. 113, 15.
- United Nations. (2012), *the Global Partnership for Development: Making Rhetoric a Reality*. Millennium Development Goal 8, MDG Gap Task Force Report.
- Veninga, W., & Ihle, R. (2018), Import vulnerability in the Middle East: effects of the Arab spring on Egyptian wheat trade. *Food Security*, 10(1), 183-194.
- Zguric, B. (2012), Challenges for democracy in countries affected by the Arab Spring. *Islam and Christian-Muslim Relations*, 23(4), 417-434.